

درسایه خاکستر، هنوز آتش است

به قلم: سراج ادیب

تاریخ نشر: ۲۵/۷/۲۰۲۵



فریاد خاموشان
قسمت سوم

در کوچه‌های بی‌نام کابل، صدایی نمی‌پیچد؛ اما دیوارها، زبان دارند. آن‌ها هر شب، ناله کودکی را که از گرسنگی خواب می‌بیند، در خود نگه می‌دارند و هر صبح با نسیم، آه مادران را به آسمان می‌فرستند. در دل این سکوت، فریادی است که خاموش مانده؛ فریادی از نسلی که نه جنگ را آغاز کرد و نه صلح را تجربه نمود.

خاموشان ما، همان‌هایی‌اند که با پای برهنه بر خرده‌شیشه‌های تاریخ قدم زدند؛ نه به خاطر شجاعت، بلکه برای زنده ماندن.

کودکانی که مکتب و مدرسه را با دود باروت شناختند، و کتاب‌های شان، خاک گرفته و غم‌آلود در گوشه‌ای از خانه ویران دفن شده‌اند.

دخترک ۱۱ ساله‌ای که به جای سامان بازی، نان خشک مادر را در دستان کوچک خود پنهان می‌کند، قهرمان بی‌نام این دوران است. و مردی که از شرم نان، هر صبح با صورت آفتاب سوخته از خانه بیرون می‌رود، تا بی‌کاری اش را در پشت بازارهای مزدورانه پنهان کند، فریاد خاموشی‌ست که هرگز به گوش سردمداران نرسید.

اما مگر این فریاد خاموش می‌ماند؟ نه این خاموشی، طوفان می‌زاید.

از دل درد، معنا برمی‌خیزد. ما فرزندان همان مادرانی هستیم که در دل ویرانی، آغوش‌شان را به ما سپردند. همان پدرانی که استخوان‌های‌شان را برای یک لقمه نان در غربت شکستند.

ما فرزندان قناعت نیستیم؛ ما فرزندان فراموش شدگانیم که روزی حقیقت را فریاد خواهیم زد. و باید علاوه نمود که: ما شرمسار خاموشی‌مان هستیم.

ما وارثان درد بی‌صدایییم، اما هر قطره اشک مادر، هر ناله پدر، و هر حسرت کودک، به زودی در زبان ما بدل به شعله خواهد شد.

شاید امروز قلم‌ها را شکسته‌اند، اما فردا، خود این شکست‌ها، آغاز نگارش تاریخ تازه‌ای خواهد بود.

ادامه در قسمت چهارم